

بازخوانی کاربرست قاعده فرعیت با رویکرد تحلیلی بر آراء دوانی

چکیده

دوانی با درک محذورات قاعده فرعیت، به‌ویژه اشکالات ناشی از دور و تسلسل، تحلیلی فلسفی و منطقی از این قاعده ارائه می‌دهد. وی ضرورت وجود طرفین در ظرف اتصاف را نفی کرده و برای تأیید نظریه خود به قضایای سلبی مانند «زید اعمی» و قضایای اضافی مانند «السما فوق الأرض» استناد می‌کند. دوانی قضایای خارجی را بر اساس رابطه آن‌ها با ظرف تحقق نسبت به دو دسته تقسیم می‌کند و اتصاف ماهیت به وجود را قضیه‌ای اعتباری می‌داند، به‌گونه‌ای که خارج، صرفاً ظرف نسبت است و نه ظرف تحقق آن. مهم‌ترین نوآوری دوانی در این چارچوب، جایگزینی مفهوم «فرعیت» با «استلزام» است. وی مفاد قاعده را به «ثبوت شیء لشیء مستلزم ثبوت مثبت له» تغییر می‌دهد تا اشکالات معنایی تقدم مثبت له و توقف ناشی از فرعیت برطرف شود و ضرورت تقدم مثبت له را انکار می‌کند، که با ارائه مثال‌هایی به توجیه آن می‌پردازد. دوانی همچنین دامنه کاربرد قاعده استلزام را محدود به اتحاد ذاتیات با ذات می‌کند و بر این اساس، ثبوت ذاتیات برای ذات، مستلزم ثبوت ذات است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از «حاشیه اجد دوانی»، چارچوب نظری قاعده استلزام و محدوده کاربرد آن را به‌طور نظام‌مند تبیین می‌کند.

کلیدواژه: اتحاد، اتصاف، استلزام، قاعده فرعیت، دوانی

Abstract

Jalal al-Din Dawani re-examines the Rule of Presupposition by addressing the problems of circularity and infinite regress through a precise philosophical and logical approach. He rejects the assumption that both the subject and predicate must exist in the same locus of attribution, using negative and relational propositions (The sky is above the Earth) to support his argument. Dawani distinguishes between two kinds of external propositions according to their connection with the locus of realization, asserting that the relation between essence and existence is merely conventional or mental the external world being only the locus of the relation, not of realization. His major innovation is replacing Presupposition with Entailment, reformulating the rule as: “The affirmation of a thing for a thing entails the affirmation of that for which it is affirmed.” This resolves issues of dependence and precedence between subject and predicate. Dawani confines the rule’s application to the union of essential attributes with the essence, maintaining that their

affirmation necessarily entails the affirmation of the essence itself, thus redefining unity and attribution within his logical framework.

Keywords: unity, Attribution, Entailment, rule of Presupposition, Dawani

نسخه
پیش از
انتشار

1. مقدمه:

قاعده فرعیت با مضمون «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت مثبت له»، یکی از قواعد بنیادین در فلسفه اسلامی است که به طور گسترده در مباحث مربوط به وجود، ماهیت و احکام قضایا مورد بحث قرار گرفته است. سیر تحول مفاد و دامنه شمول این قاعده در طول تاریخ فلسفه اسلامی، نشان‌دهنده اهمیت مناقشات فلسفی حول آن و تلاش اندیشمندان برای رفع چالش‌های مفهومی و منطقی مرتبط با آن است.

مناقشات پیرامون قاعده فرعیت عمدتاً ناشی از دو محذور منطقی و عقلی «دور» و «تسلسل» است، خصوصاً هنگامی که این قاعده در باب اتصاف وجود به ماهیت به کار گرفته می‌شود. در صورتی که مصادیق و مجاری صحیح این قاعده به درستی تبیین نگردد؛ فیلسوف ناگزیر با این محذورات روبرو خواهد شد. این پژوهش به بررسی این مسئله می‌پردازد که جلال‌الدین دوانی، فیلسوف برجسته مکتب شیراز، چگونه با رویکردی نوآورانه به تحلیل و حل این معضلات پرداخته است.

تا پیش از ملاصدرا قاعده فرعیت در قضایای هلیه بسیطه و نیز در هلیات مرکبه جریان داشت، اما ملاصدرا اذعان داشت که مفاد قاعده فرعیت «ثبوت الشیء» است، یعنی: مفاد «کان تامه» و «هلیه بسیطه»، نه «ثبوت الشیء للشیء» که مفاد «هلیه مرکبه» و «کان ناقصه» است، زیرا قضیه «هلیه مرکبه» به طور تخصصی از این قاعده خارج است و این رویکرد مشهورترین پاسخ ملاصدرا در حل محذورات ناشی از قاعده فرعیت است (ملاصدرا، 1368: 1/ 43).

به عبارت دیگر: ملاصدرا مجرای قاعده فرعیت را «هلیه مرکبه» می‌داند؛ در حالی که پیش از او، همه اندیشمندان این قاعده را در تمام قضایا، اعم از «هلیه بسیطه» و «هلیه مرکبه» جاری می‌دانستند (ملاصدرا، 1981: 1/ 304؛ طباطبایی، 1375: 55). علامه دوانی که شهرت وی بیشتر به سبب حاشیه‌های او بر شرح کتاب «تجريد العقاید» خواجه نصیرالدین طوسی است، در جریان مباحثات کتبی خود با صدرالدین دشتکی که به «طبقات جلالیه و صدریه» معروف است؛ به بیان آراء فلسفی خود پرداخته است. دوانی از جمله اندیشمندانی است که قاعده فرعیت را در «هلیات بسیطه» و نیز در «هلیات مرکبه» پیاده می‌کند و در صدد رفع محذورات قاعده فرعیت برمی‌آید.

با تفحص در منابع فلسفی، اعم از کتاب و مقاله، می‌توان به پژوهش‌های پیرامون قاعده فرعیت برخورد، از جمله مقاله «قاعده فرعیت و ثبوت ثابت» نوشته: عسکری سلیمانی امیری که در فصلنامه خردنامه صدرا، شماره 29 چاپ

شده است و مقاله «قاعده فرعیت در سازمان فکری محقق دوانی» اثر سید احمد حسینی سنگ چال در نشریه تاریخ فلسفه اسلامی، دوره 1، شماره 1 به چاپ رسیده است، به بیان مجموعه آراء دوانی پیرامون قاعده فرعیت می‌پردازند، اما به صورت مستقیم به بیان مجاری و مصادیق قاعده فرعیت از دیدگاه دوانی پرداخته نمی‌شود و به خاستگاه «استلزام» و چرایی گرایش دوانی به نظریه استلزام اشاره‌ای نمی‌گردد. مقاله دیگری با عنوان «اتصاف ماهیت به وجود در آرای جلال الدین دوانی و انتقادات صدرالدین و غیاث الدین دشتکی» نوشته سید احمد حسینی سنگ چال در نشریه اندیشه فلسفی، دوره 5، شماره 1 به زیور طبع آراسته شده است، تبیین متفاوتی را از اتصاف ماهیت به وجود از دیدگاه دوانی ارائه می‌دهد اما در حاشیه اجد دوانی دلیل متفاوتی را پیرامون نحوه جریان قاعده فرعیت در اتصاف ماهیت به وجود ارائه می‌دهد.

وجه تمایز پژوهش حاضر با پژوهش‌های مذکور در این است که در این مقاله آراء و مجموعه افکار دوانی در جهت حل محذورات قاعده فرعیت تحلیل می‌شود از جمله این نظرات؛ تغییر واژه «فرعیت» و جایگزینی واژه «استلزام» است. دوانی با استناد بر ابن سینا در تقسیم «اتحاد بالذات» و «اتحاد بالعرض» و ترادف میان اصطلاح «حمل موافات» و واژه «اتحاد»، تنها «ثبوت ذاتیات برای ذات» را مستلزم ثبوت ذات می‌داند و تنها مجرای قاعده فرعیت (استلزام) را این نوع قضایا می‌شمارد و قاعده فرعیت را در اتصاف ماهیت به وجود جاری نمی‌داند؛ زیرا وجود را امری اعتباری می‌داند که نیاز به ثبوت پیشینی ماهیت ندارد. نشان در قضایای سلبی و اضافی نیز تبیین خاصی را ارائه می‌دهد که در ادامه به تفصیل بیان خواهد شد.

2. مبانی نظری قاعده فرعیت

قاعده فرعیت از قواعد مهم در منطق و فلسفه اسلامی است که بر اساس آن، ثبوت شیء برای شیء دیگر متوقف بر ثبوت مثبت‌له است. به بیان دیگر، برای آنکه محمولی بر موضوعی حمل شود، باید پیش‌تر وجود موضوع تحقق یافته باشد (ابن سینا، 1404ق: ج 1، ص 46). اندیشمندان پیشاصدرایی، از فارابی تا دوانی، قاعده فرعیت را قاعده‌ای کلی دانسته و آن را در تمام قضایا، اعم از «هلیه بسیطه» و «هلیه مرکبه»، جاری می‌دانستند (فخر رازی، 1420ق: 2/ 112؛ دوانی، 1375: 215).

ملاصدرا با بازخوانی مبانی وجودشناختی، تلقی متفاوتی ارائه کرد. وی بر آن است که مجرای اصلی قاعده فرعیه تنها در «هلیه مرکبه» صادق است، زیرا در قضایای «هلیه بسیطه» موضوع و محمول عین یکدیگرند و در نتیجه، تحقق محمول نیازمند تحقق موضوع به نحو تقدم نیست (ملاصدرا، 1981: 1/ 304). از این رو، وی جریان قاعده را محدود به مواردی دانست که نسبت میان دو امر مستقل برقرار می‌شود و یکی فرع بر دیگری قرار می‌گیرد.

بدین ترتیب، مبنای نظری قاعده فرعیت بر سه اصل استوار است: نخست، تقدم تحقق موضوع بر محمول در قضایای مرکب؛ دوم، نفی جریان قاعده در قضایای بسیط به دلیل اتحاد موضوع و محمول؛ و سوم، تأکید بر اعتبار منطقی و فلسفی قاعده به منزله‌ی ضابطه‌ای برای فهم اتصاف ماهیات به اوصاف. این بازخوانی صدرایی، دلالت‌های مهمی در مباحث هستی‌شناسی و منطق فلسفی دارد و مسیر تازه‌ای برای تحلیل نسبت موضوع و محمول فراهم می‌آورد.

3. مروری بر تعابیر و کاربرد قاعده فرعیت و اشکالات آن

فارابی این قاعده را با استفاده از واژه «تبعیت» مطرح کرده و معتقد است: «محال أن يكون الذي لا وجود له يلزمه شيء يتبعه في الوجود؛ فمحال أن تكون الماهية يلزمها شيء حاصل إلا بعد حصولها».

از نظر ایشان محال است که آنچه وجود ندارد، چیزی ملازم آن باشد که در وجود از آن تبعیت کند، پس محال است که ماهیتی که حصول نیافته است، چیزی ملازم آن باشد، مگر پس از حصول خود ماهیت» (فارابی، 1384، 52).

شیخ الرئيس ابن سینا نیز در کتاب «اشارات و تنبيهات»، در بسیاری از قضایای حملیه موجهه به این قاعده اشاره دارد. از نظر ابن سینا اثبات [حکم] ممکن نیست مگر برای امر ثابتی که به صورت وجود خارجی یا خیالی تحقق یافته باشد، تا حکم به خاطر ثابت بودن، بر آن اثبات شود.

«إن الإثبات لا يمكن إلا في ثابت يتمثل في وجود أو وهم، فيثبت عليه الحكم بحسب ثباته». ابن سینا با تفکیک میان قضیه موجهه و سالبه، معتقد است وجود موضوع در قضیه موجهه، ضروری است، و بنا بر مفاد قاعده فرعیت، وجود «مثبت له» (یعنی موضوع) امری لازم و ضروری است. (ابن سینا، 1375: ۱۸)

برخی معتقدند که اولین بار فخر رازی این قاعده را به صورت یک قاعده فلسفی و با تعبیر «فرعیت» مطرح کرده است. وی در کتاب «مباحث المشرقیه» قاعده را این گونه بیان کرده است: «حصول الشیء للشیء فرع علی حصول ذلک الشیء فی نفسه» (رازی، 1410: ۱/۱۳۰)، از نظر ایشان حصول شیء برای شیء، فرع بر حصول آن شیء فی نفسه است.

این قاعده با عبارات «عروض شیء بر شیء»، «اتصاف شیء به شیء»، «انضمام شیء به شیء»، «اعتبار شیء به شیء» و «انتزاع شیء از شیء» نیز به کار رفته است (ملاصدرا، بی تا: ۱۱۰).

بر اساس مفاد قاعده فرعیت، در قضیه «الماهیه موجود»، ماهیت باید در مرتبه سابق بر وجود، موجود باشد تا محمول که وجود است بر آن عارض شود. در واقع، موضوع باید تقدم وجودی بر محمول داشته باشد، و قضیه مذکور، ماهیت، موضوع و وجود، محمول است (رازی، 1410: ۱/ ۱۲۰-۱۲۶)، زیرا اگر وجود بر ماهیت معدوم عارض شود، مستلزم «اجتماع نقیضین» است و اگر بر ماهیت موجود عارض گردد، دو احتمال وجود دارد:

۱. وجود عارض، عین وجود معروض باشد؛ که در این صورت مستلزم «تقدم شیء بر خود» یا «تأخر شیء از خود» خواهد بود.

۲. وجود معروض، وجود دیگری باشد که بر ذات معروض عارض گشته؛ در این حالت، پرسش از عروض وجود بر ماهیت بر اساس قاعده فرعیت تکرار می شود و در نهایت مستلزم «دور» و «تقدم شیء بر نفس» یا «تسلسل» خواهد گردید.

دوانی با مواجهه با این محذورات، برای رهایی از آنها، به تبیینی منحصر به فرد از قاعده فرعیت روی می آورد.

4. تحلیل دوانی از قاعده فرعیت

دوانی تعبیر مختلفی از مفاد قاعده فرعیه در آثارش آورده است. با مطالعه دقیق حواشی دوانی می‌توان دریافت که وی از تعبیر مختلفی برای تحلیل قاعده فرعیت استفاده کرده است، از جمله:

الف) واژه فرعیت: که در اکثر اوقات برای بیان نظر دیگران درباره این قاعده، واژه «فرعیت» را به کار برده است. (دوانی، نسخه خطی شماره: 12796، 28)

ب) واژه توقف: در برخی موارد برای صدق حمل ایجابی بر وجود موصوف، واژه «توقف» را به کار می‌برد. (دوانی، 1393: 233)

ج) واژه «اقتضا» یا «عدم اقتضا»: در پارهای از عبارات، برای وجود موضوع به کار می‌رود. (دوانی، 1393: 232)

د) واژه «مستدعی»: در برخی تعبیر برای صدق موجه از این واژه برای وجود موضوع استفاده می‌شود (دوانی، نسخه خطی شماره

مشهورترین دیدگاه دوانی درباره قاعده فرعیت جایگزینی واژه استلزام بجای فرعیت می‌باشد. وی «ثبوت الشیء للشیء» را «مستلزم ثبوت مثبت له» می‌داند و استلزام را در مقابل «توقف» قرار می‌دهد: «الحاصل أنَّ الاستلزام مسلّم وأما التوقف فلا» (دوانی، 1393: 320)

تفسیر دوانی از واژه استلزام در قضیه «الف ب است» را می‌توان این گونه تفسیر کرد:

۱. استلزام دلالت بر ملازمه بین الف و ب دارد.

۲. واژه استلزام دلالتی بر تأخر، یا تقدم، یا توقف ثبوت الف بر ب ندارد.

اولاً: دوانی به اشکالات فرعیت جواب نداده و تنها یک قاعده جدید را مطرح می‌کند و همچنان اشکالات قاعده فرعیت پا برجاست.

دوماً: دلیل اعم از مدعاست یعنی؛ ممکن است در برخی قضایای حملی، ثبوت شیء بر شیء دیگر مستلزم شیء دیگر باشد و بین مثبت له و ثابت ترتب باشد و ترتب در بر دارنده معنای تقدم است.

5. دلایل دوانی در عدم پذیرش تقدم ثبوت موضوع بر محمول در قاعده فرعیت

محقق دوانی بر ادعای خود مبنی بر عدم تقدم بین ثبوت مثبت له و ثبوت ثابت، به بیان مثال‌های نقضی متوسل می‌شود که در ادامه به تحلیل نمونه‌هایی از حاشیه أجد دوانی پرداخته می‌شود:

الف) قضیه «الإنسان المتحرک الأصابع کاتباً».

در قضیه مذکور، هیچ تقدم و تأخری بین امکان ذاتی و امکان وصفی وجود ندارد، زیرا در قضیه وصفیه ممکنه، آنچه به ذهن متبادر می‌شود، امکان ذاتی و امکان وصفی با هم است. دوانی معتقد است که واژه فرعیت دلالت بر تقدم ثبوت مثبت له دارد و او این تقدم ثبوت موضوع را نمی‌پذیرد، چرا که این شرط به وسیله قضیه وصفیه ممکنه نقض می‌شود، زیرا در قضیه «الإنسان المتحرک الأصابع کاتباً»، امکان ذاتی و امکان وصفی همراه با هم هستند و هیچ کدام بر دیگری تقدم ندارد، چون نمی‌شود که انسان انگشتانش ساکن باشد و همزمان نویسنده هم باشد. بنابراین، وی ثبوت اتصاف را متأخر از ثبوت موصوف می‌داند و به این ترتیب، «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت مثبت له» را قبول ندارد و «ثبوت شیء لشیء مستلزم ثبوت مثبت له» را جایگزین می‌کند، زیرا در معنای فرعیت، تقدم موصوف و تأخر وصف و اتصاف نهفته است.

«... إذا القضية الوصفية الممكنة، إنما يتبادر منها الإمكان بحسب الذات والوصف معاً، كما في قولك: يمكن كون الإنسان المتحرک الأصابع کاتباً، ولا يمكن كون الإنسان الساکن الأصابع کاتباً» (دوانی، نسخه شماره 12796:

(28)

ب) مورد نقض بعدی در قضیه «زید ضاحک» است، که در این قضیه، ثبوت فی نفسه «ضاحک» عین ثبوت «ضاحک» لغیره (یا برای زید) است، و ضاحک بودن متأخر از زید بودن نیست.

مثال نقض دیگر، رابطه هیولی و صورت است، که ثبوت صورت برای ماده، متأخر از ثبوت ماده برای صورت نیست (دوانی، نسخه شماره 12747: 70).

د) دوانی اتصاف ماهیت به وجوب سابق (یا وجوب از طرف علت) را متقدم بر اتصاف ماهیت به وجود می‌داند و حتی امکان را با چند واسطه متقدم بر اتصاف ماهیت به وجود می‌داند؛ و این موارد نقض را با مفاد قاعده فرعیه در تناقض می‌بیند:

«أقول: التحقيق الذي لا محيص عنه، إنّ اتّصاف الشيء بالشيء يستلزم وجود الموصوف، لا تقدم وجوده عليه؛ و من العجب أنّ القائلين بالتقدم صرحوا بأنّ اتّصاف المهيّة بالوجوب متقدم على اتّصافها بالوجود، و سموا بالوجوب السابق، و بأنّ اتّصاف المهيّة بالإمكان متقدم على وجودها بمراتب؛ هل هذا إلّا تناقض؟» (دوانی، نسخه ۱۲۷۹۶: ۶۹).

6. تقسیم دوانی از قضایای خارجی (خارج ظرف تحقق نسبت / خارج ظرف خود نسبت).

دوانی با بیان اقسام اتصاف و عدم ضرورت ثبوت صفت و تمایز قائل شدن بین ظرف تحقق اتصاف و ظرف اتصاف، درصدد پاسخگویی به محذورات قاعده فرعی، از طریق تبیین نظریه اتصافش است.

با بررسی دقیق نظر دوانی پیرامون تمایز نهادن بین ظرف نسبت و ظرف تحقق نسبت به این نتیجه می‌توان رسید که مقصود وی از اینکه خارج، ظرف تحقق نسبت است نه ظرف خود نسبت این است که نسبت در خارج عینیت ندارد، ولی قابل انتزاع از خارج است، و به عبارت دیگر نسبت در خارج عینیت و وجود مستقل ندارد فقط مابازاء دارد.

هیچ ابهامی وجود ندارد که ثبوت همان نسبتی است که بین ثابت و مثبت له وجود دارد و ثبوت بدون وجود هر دو طرف (ثابت و مثبت له) امکان ندارد، زیرا نسبت فرع بر حصول هر دو طرف است و وجود و ثبوت نسبت (اتصاف) در خارج و یا ذهن، وجود دو طرف را اقتضا می‌کند، پس اگر نسبت در خارج، موجود باشد، لازم است دو طرف آن در خارج باشند.

محقق دوانی، معتقد است که باید تفکیک کرد بین اینکه خارج، ظرف وجود نسبت باشد و یا ظرف خود نسبت باشد. اگر خارج ظرف وجود نسبت باشد باید طرفین نسبت در خارج، موجود باشند، ولی اگر خارج، ظرف خود نسبت باشد، دیگر نیاز نیست که هم موصوف و هم صفت، وجود خارجی داشته باشند تنها موصوف موجود

باشد، کافی است، زیرا اتصاف، اعم است از اینکه صفت به موصوف در وجودش ضمیمه شود و یا خود موصوف، به نحوی از انحاء وجود، موجود باشد که اگر عقل آن را لحاظ کند بتواند، صفتی را از آن انتزاع کند. (رجوع کنید به: دوانی، نسخه 12796، 72)

دوانی با طرح نظریه انتساب، وجود حقیقی را منحصر در واجب تعالی می داند و ماسوی الله را منتسب به وجود می داند و از آنجای که وجود را مشترک نمی داند یک معنای مبهمی از موجودیت را درباره ممکنات مطرح می کند بنابراین از این مطلب که خارج ظرف نسبت است و نه ظرف تحقق نسبت، معنای محصلی ادراک نمی شود.

7. نوآوری های دوانی

1.7. نقد بر ضرورت وجود طرفین در ظرف اتصاف

دوانی با تفکیکی که میان اتصاف حقیقی - یعنی اتصافی که طرفین اتصاف در خارج باشند- و اتصاف اعتباری - که وصف و اتصاف در ذهن باشد و لحاظ عقل باشد- قائل می شود، معتقد است که تنها قاعده فرعیت درباره نسبت های حقیقی خارجی جاری است، اما در مورد نسبت های اعتباری -مانند اوصاف عدمی و اضافات و اتصاف ماهیت به وجود- این قاعده لازم الاتباع نیست، زیرا در اتصاف ماهیت به وجود، نسبت، فقط اعتبار عقلی است که در ذهن شکل می گیرد، و اعتبار ذهنی، متوقف بر تحقق خارجی هر دو طرف نیست، و عقل، ماهیت را لحاظ می کند و به وجود نسبت می دهد. او برای روشن شدن این مطلب تقسیمی برای اتصاف مطرح می کند:

الف) اتصاف حقیقی

وصف و موصوف هر دو در خارج به صورت مستقل موجود است و می توان صفت را به موصوف ضمیمه کرد. مانند اتصاف جسم به سفیدی، که سفیدی حقیقتاً در جسم است؛ در این نوع اتصاف هر دو طرف اتصاف باید در خارج موجود باشند.

در نوع دوم اتصاف نیازی نیست که دو طرف اتصاف، در خارج موجود باشد و تنها وجود موصوف ضروری است و همین که موصوف در خارج وجودی مستقل داشته باشد؛ می توان صفت را از آن انتزاع کرد، و این اتصاف خارجی است با این تفاوت که خارج، ظرف خود اتصاف و نسبت، و یا ثبوت یا اتحاد است، و نه ظرف تحقق اتصاف که نیاز باشد دو طرف اتصاف موجود باشند، مانند اتصاف زید به اعمی.

لازم به ذکر است که دوانی تبیین روشنی بین اینکه خارج ظرف تحقق نسبت باشد و یا خارج، ظرف خود نسبت باشد؛ را ارائه نمی دهد. بنابراین معنای محصلی از این تمایز فهم نمی شود

ب) اتصاف اعتباری

در اتصاف اعتباری، اوصافی وجود دارند که تنها اعتبار ذهن هستند و این اوصاف مانند: اوصاف عدمی اتصافشان در خارج است ولی خارج، ظرف تحقق اتصاف نیست؛ و تنها برای چنین اتصافی، نیاز به لحاظ و اعتبار عقل است و هیچ مطابق مستقلاً در خارج ندارند و تنها در خارج، مابازاء دارند. از نظر دوانی، قاعده فرعیت در این قضایا جریان ندارد و این قضایا، مصداق قاعده فرعیت نیستند تا محذورات قاعده فرعیت را در پی داشته باشند و قاعده فرعیت تنها در اتصاف حقیقی جریان دارد.

بنا بر قاعده فرعیه، اتصاف وجود بر ماهیت «الماهیه موجود»، لازمه اش این است که ماهیت قبلاً در خارج محقق باشد تا وجود بر او عارض شود که مستلزم دور و سلسل است. از دیدگاه دوانی اتصاف ماهیت به وجود که امری اعتباری است و به وجود واقعی ماهیت قبل از عروض وجود، نیاز ندارد. از دیدگاه دوانی قاعده فرعیت تنها، در مورد نسبت های خارجی و یا اتصاف خارجی و حقیقی درست است و در اتصاف ذهنی و معقول ثانی جاری نمی شود و نسبت خارجی، نسبت موجود در خارج نیست؛ بلکه خارج، فقط ظرف نسبت است؛ نه ظرف وجود نسبت. دوانی علاوه بر وجود، اوصاف دیگری مانند عدم، امکان و حلیت را نیز اوصاف اعتباری و انتزاعی می داند که تحقق آن ها در اعتبار عقل است و در خارج تحقق ندارند (رجوع کنید به: دوانی، نسخه شماره 12796: 78).

دوانی با توجه به نظریه اتصافش در مورد مفاد قاعده فرعیت؛ معتقد است که اولاً؛ ثبوت ثابت را در قاعده فرعیت لازم نیست و ثبوت ثابت را ضروری نمی انگارد و در مرتبه بعد؛ تقدم وجودی موصوف از صفت در اتصاف خارجی را لازم نمی داند.

بنابر آنچه بیان شد؛ دوانی در اتصاف خارجی و قضیه خارجی هم تبیین خاص خود را دارد، محذور «یکی بودن ظرف تحقق موصوف و صفت» را که شرط لازم هر اتصافی است با تمایز میان ظرف اتصاف و ظرف تحقق اتصاف در جایی که خارج ظرف تحقق نسبت است؛ نمی پذیرد.

2.7. نظریه حمل محقق دوانی و قاعده فرعیه

علامه دوانی با بیان سه قضیه به توضیح دیدگاه خاص خود پیرامون اقسام حمل می‌پردازد.

« فَإِنَّ معنى الحمل مطلقاً الاتحاد الشامل اتحاد الذاتيات بما هي ذاتية لها و اتحاد العرضي بمعرضها و اتحاد معروضي عارض واحد و فى الاتحاد الذاتى يستلزم وجود أحد المتحدین وجود الآخر دون سائر أنحاء الاتحاد إذ لا يلزم من اتحاد المعروضين فى العارض أن يكون وجود أحدهما مستلزماً لوجود الآخر... »

او معتقد است وقتی چیزی را به چیز دیگری نسبت می‌دهیم - که در فلسفه به آن «حمل» می‌گویند-، در واقع می‌گوییم این دو با هم به نحوی با هم اتحاد دارند و یکی شده‌اند؛ این یکی شدن، خودش چند حالت دارد: گاهی یک چیز با ذاتیات خودش، یکی می‌شود، مثلاً «انسان» با «حیوان بودن» یکی است؛ گاهی یک ویژگی فرعی با چیزی که این ویژگی را دارد، یکی می‌شود، مثلاً «زید» با «نویسنده بودن» یکی است - یعنی زید نویسنده است - ؛ و گاهی نیز دو چیز مختلف در یک ویژگی مشترک با هم یکی می‌شوند، مثلاً «زید» و «عمر» هر دو در «انسان بودن» یکی هستند. تفاوت مهم اینجاست که فقط در حالت اول، یعنی وقتی ذات با ذاتیاتش متحد شود؛ اتحاد بالذات است و وجود یکی مستلزم وجود دیگری می‌شود. مثلاً اگر «انسان» هست، «حیوان بودن» هم هست، اما در دو حالت دیگر اینطور نیست؛ صرف اینکه دو چیز در یک ویژگی مشترک باشند به این معنا نیست که وجود یکی، مستلزم وجود دیگری باشد. دوانی در عبارات زیادی در حاشیه أجد بر شرح قوشچی اذعان می‌کند که حمل همان اتحاد است و با بیان اقسام اتحاد درصدد بیان اقسام حمل بر می‌آید.

دوانی از میان اقسام حملی که به آن‌ها اشاره خواهد شد تنها اتحاد ذاتیات با آنچه که ذاتی آن‌هاست را مصداق قاعده فرعی (استلزام) می‌داند.

الف) اتحاد ذاتیات با ذات

اتحاد امور ذاتی با خصوصیتی که ذاتی آن‌هاست. این نوع اتحاد، مربوط به زمانی است که دو مفهوم یا دو جنبه از یک چیز، هر دو ذاتی آن چیز باشند. به عبارت دیگر یکی را نمی‌توان از دیگری جدا کرد بدون اینکه ماهیت آن چیز از بین برود، مانند حمل اجزاء ماهیت بر یکدیگر.

در سبق بالتجوهر که تقرر و تحقق ذهنی ماهیت امر مشترک فیه است و عبارت است از؛ اجزاء ماهیت بر خود ماهیت در تقرر ذهنی تقدم دارند. این مطلب با حرف دوانی مبنی برا اینکه در واژه استلزام تقدم و توقف وجود ندارد، تناقض دارد. (علامه طباطبائی، 1375: 114)

ب) اتحاد صفات و اعراض با معروض

اتحاد امر عرضی (صفت) با موضوعی که به آن موضوع، تعلق دارد. این نوع اتحاد، مربوط به حمل صفات و عوارض بر موضوعات است. در اینجا، صفت -عرض- قائم به موضوع -معروض- است و وجودش وابسته به موضوع است، مثلاً در اتحاد «سیاهی» با «دیوار»، سیاهی عرضی است که بر دیوار -موضوع- حمل می‌شود و وجود سیاهی به خودی خود در خارج مطرح نیست، بلکه سیاهیِ دیوار مطرح است.

ج) اتحاد میان دو معروض با عارض واحد

اتحاد میان دو معروض با عارض واحد که در این نوع اتحاد دو موصوف، صفت واحد دارند و وجود یکی مستلزم وجود دیگری نیست و ملازمه‌ای بین وجود آن‌ها نیست.

دوانی تأکید می‌کند که تنها در اتحاد ذاتی است که وجود یکی از طرفین، مستلزم وجود طرف دیگر است، اما در اتحاد عرضی این استلزام وجود ندارد؛ به عبارت دیگر «سیاهی» یا «عمل» مانند اتصاف ذاتیات با ذات نیستند و برای عروض آن‌ها به موصوف، نیاز به واسطه در عروض است اگر چه این صفات از ذات موصوف منتزع می‌شوند. (رجوع کنید به: دوانی، نسخه خطی 12796: 62)

در این جا دوانی، با بیان تقسیم بندی در اتحاد، دایره قاعده فرعیت از دیدگاه خود را تنها منحصر به قضیه‌ای می‌کند که در آن اتحاد بین موضوع و محمول ذاتی باشد؛ زیرا تنها در حمل ذاتیات ثبوت وجود یکی مستلزم وجود دیگری است و از انواع اتصاف نیز تنها اتصافی خارجی و حقیقی مصداق قاعده فرعیت می‌داند به همین دلیل وی برای رهایی از شرط وجود طرفین در اتصاف، از واژه «استلزام» استفاده می‌کند که این واژه علاوه بر عدم برخورداری از محذورات واژه «فرعیت» موجب تنگ شدن دایره مصادیق قاعده فرعیت می‌باشد و کاربست قاعده را تنها در حمل ذاتیات بر یکدیگر می‌داند.

3.7. جایگزینی فرعیت با استلزام

توضیح اینکه قاعده فرعیت مانند نظریه اتصاف در صدد بیان این نکته است که موصوف و صفت باید در خارج موجود باشد تا نسبت بتواند در خارج موجود باشد، زیرا نسبت، وجودش در طرفین نسبت است. دوانی در پاسخ به این مطلب، بیان می‌دارد که اولاً: این نظریه با صفات انتزاعی و صفات سلبی و اضافات نقض می‌شود و دوماً در صفات انضمامی هم باید میان ظرف نسبت و ظرف تحقق نسبت تفاوت قائل شد، بنابراین نسبت و به عبارت دیگر می‌تواند در خارج باشد ولی عین خارجیت نیست.

به عبارت دیگر دوانی از پذیرش نظریه اتصاف سر باز می‌زند و معتقد است که اتصاف همیشه مقتضی وجود طرفین اتصاف در ظرف اتصاف نیست، زیرا اتصاف اعم است از این که صفت در وجود به موصوف ضمیمه شود یا اینکه موصوف به گونه‌ای باشد که اگر عقل آن را ملاحظه کند می‌تواند آن صفت را از آن موصوف انتزاع کند. مثال برای اتصاف انضمامی، اتصاف جسم به شفیقه است، و مثال برای اتصاف انتزاعی، اتصاف زید به کوری است، و شکی نیست که این معنا از اتصاف مستلزم وجود موصوف در ظرف اتصاف است، زیرا اگر شی در خارج موجود نباشد ضرورتاً صحیح نیست وصفی در خارج به آن ضمیمه شود. همچنین اگر شیء در خارج به گونه‌ای است که انتزاع وصف از آن صحیح است، مستلزم وجود وصف در خارج نیست، زیرا عقل گاهی از موجودات خارجیه امور اضافی و سلبی را که در خارج موجود نیستند انتزاع می‌کند و موجودات را به این امور توصیف می‌کند. (رجوع کنید به: دوانی، بی تا: 25)

بنابراین علامه دوانی اتصاف، را اعم از اتصاف بالضمیمه و اتصاف انتزاعی می‌داند و معتقد است که عقل اوصاف اضافی و سلبی را از موجودات خارجی انتزاع می‌کند در حالی که این اوصاف در خارج -فی نفسه- موجود نیستند و حمل این قضایا نیز حمل خارجی است. وی بدین نحو یک توسعه در معنای قضیه خارجیه می‌دهد و بین ظرف تحقق اتصاف و ظرف اتصاف تفاوت قائل می‌شود و محمولی را که خارج ظرف تحقق آن نیست را هم خارجی تلقی می‌کند.

همانطور که گذشت دوانی به بیان قاعده جدیدی بنام استلزام می پردازد و این به معنای پاسخ به محذورات قاعده فرعیت نیست بلکه ابداع یک نظریه جدید است.

4.7. اقسام مطابق حمل از دیدگاه دوانی

الف) گاهی اوقات تنها ذات، مطابق حمل و مصحح اتحاد است و این قسم خودش اعم از آن است که ذات موضوع به تنهایی مطابق حمل باشد یا ذات موضوع به همراه حالت و حیثیتی خاص مطابق حکم قرار گیرد، مانند: زید أبیض.

ب) در قضیه «السماء فوق الأرض» که یک اضافه اعتباری است مطابق حمل، ذات موضوع به همراه امر دیگری مابین با موضوع است و فوقیت فاقد تحقق خارجی است و تنها سماء و أرض در خارج هستند. (دوانی، نسخه شماره: 3268، 235)

ج) در حمل عدمیات مانند: «زید أعمی» گاهی مطابق حمل، موضوع با حالتی خاص است، مانند زید در خارج موجود است همراه با صفت أعمی که ناشی از عدم ملکه می باشد و در این حمل اتحاد بین زید و أعمی بالعرض و بالتبع ملکه بصر است که بصیر بودن بالذات بر زید حمل می شود، ولی أعمی بودن با زید اتحاد بالعرض دارد و ثبوت أعمی برای زید مستلزم ثبوت زید نیست، زیرا در این جا اتحاد بالعرض است و اتصاف أعمی به زید به واسطه اتحاد بالذات بصیر با زید است 0 (دوانی، نسخه شماره: 3268، 233)

دوانی بر مبنای تحلیلی که از مطابق قضایا و مصداق، ارائه می دهد به نتایج مهمی در باب حمل می رسد که می توان این نتایج را این گونه بیان کرد:

1. اتصاف خارجی ذات موضوع به صفت یا محمول را مستلزم وجود ذات موضوع در خارج است.
2. اتصاف خارجی ذات موضوع به صفت مستلزم وجود محمول و یا صفت در خارج نیست و از طرف دیگر یک صفت خارجی را نمی توان به یک موصوف ذهنی نسبت داد و احکام خارجی به موصوفات ذهنی سرایت ندارد.

3. دوانی از پذیرش شرط اتصاف سر باز می‌زند و معتقد است که اتصاف مقتضی وجود طرفین اتصاف در ظرف اتصاف نیست زیرا اتصاف اعم است از اینکه صفت در وجود به موصوف ضمیمه شود یا اینکه موصوف به گونه‌ای باشد که عقل به صرف ملاحظه می‌تواند آن صفت را از آن موصوف انتزاع کند.

4. محقق دوانی اتصاف خارجی ذات موضوع یا موصوف به محمول و صفت را مستلزم تأخر وجودی صفت از وجود موصوف نمی‌داند.

5. میان ظرف تحقق اتصاف و ظرف اتصاف تفاوت وجود دارد و میان «در خارج بودن» و «عین خارجیت بودن» تمایز است. در تمامی حمل‌ها با توجه به اقسام مطابق، اتحاد با ذات مطرح است و ذات در اینجا به معنای مصداق خارجی است.

6. از دیدگاه دوانی اتحاد خارجی است، حتی اگر محمول خارجی نباشد، و خارج، ظرف اتحاد است و نه ظرف محمول، و تنها در حمل ذاتیات، محمول در خارج موجود است؛ با این وجود چون اتحاد خارجی است قضیه هم خارجی محسوب می‌شود. حمل از نظر دوانی به اتحاد وجودی و تغایر مفهومی تعبیر می‌شود و اتحاد را نیز اعم از بالذات و بالعرض می‌داند. او در اتحاد بالذات، صفت را منتزع از موصوف، و در اتحاد بالعرض صفت را منضم به موصوف می‌داند. (دوانی، نسخه شماره 12796: 73)

محقق دوانی، ثبوت در قاعده فرعیت را نفس الأمر در نظر گرفته و آن را اعم از ذهنی و خارجی می‌داند. مانند: ثبوت در اضافات (السماء فوق الارض) و سلییات (زید اعمی) اما وی پیرامون ثبوت خارجی در قضایای خارجی، معتقد است که باید تفکیک کرد بین اینکه خارج ظرف وجود نسبت باشد و یا ظرف خود نسبت باشد. اگر خارج ظرف وجود نسبت باشد باید طرفین نسبت در خارج، موجود باشند ولی اگر خارج، ظرف خود نسبت باشد؛ دیگر نیاز نیست که هم موصوف و هم صفت، وجود خارجی داشته باشند تنها موصوف موجود باشد برای انتزاع صفت از آن، کافی است.

چرا که اتصاف، اعم است از اینکه: صفت در وجود به موصوف ضمیمه شود و یا اینکه خود موصوف، به نحوی موجود باشد که با ملاحظه عقل بتوان صفتی را از آن انتزاع کرد. (دوانی، نسخه 12796، 72)

5.7. مجرای قاعده فرعیت در هلیات بسیطه

در مباحث پیشین نظر دوانی در قضایایی مورد بررسی قرار گرفت که محمول قضیه موجود نبود و به اصطلاح منطقی قضیه از نوع هلیه مرکبه بود و دوانی سعی در تبیین مجرای قاعده فرعیت در این نوع قضایا را داشت. در ادامه به بررسی موارد کاربرد قاعده فرعیت در اتصاف وجود به ماهیت و به عبارت دیگر جریان قاعده فرعیت در قضایای هلیه بسیطه از دیدگاه دوانی پرداخته می‌شود. دوانی معتقد است اتصاف ماهیت به وجود، از آنجایی که وجود امری اعتباری است، به وجود واقعی ماهیت قبل از عروض وجود نیاز ندارد. او به صراحت بیان می‌دارد: «اتصاف الماهیه بالوجود لیس فی نفس الأمر بل بحسب اعتبار الذهن ولا یتوقف علی وجود الموصوف لانه مجرد اعتبار.» (دوانی، نسخه 12796 حاشیه اُجد 75).

مراد از تحقق نسبت وجود به ماهیت، وجود نسبت در خارج نیست، بلکه اعتبار ذهنی یعنی وجود نسبت در ظرف عقل است، یعنی اگر گفته شود: «الماهیه متصفه بالوجود»، این نسبت فقط در ظرف عقل - در ذهن - صحیح است و لازم نیست ماهیت و وجود در خارج هر دو تحقق داشته باشند و نسبت نیز به شکلی عینی و خارجی موجود باشد.

بر اساس قاعده فرعیت، اگر بخواهیم اتصاف وجود به ماهیت را فرع وجود ماهیت قرار دهیم لازمه‌اش این است که ماهیت قبلاً در خارج محقق باشد تا وجود بر او عارض شود که دو محذور دور و تسلسل پیش می‌آید، زیرا باید پیش از اتصاف به وجود، خود ماهیت موجود باشد و این مسئله منجر به دور در صورت یکی بودن وجود موصوف و صفت می‌شود، و وقوع تسلسل نیز در صورت تمایز بین وجود موصوف و صفت است، ولی از آنجایی که وجود امر اعتباری است به وجود واقعی ماهیت نیاز ندارد.

اتصاف ماهیت به وجود، یک اتصاف خارجی نیست بلکه فقط اعتبار ذهنی است و وجود موصوف در آن شرط نیست، ولی این به معنای خارجی نبودن اتصاف نیست، زیرا خارج، ظرف اتصاف و اتحاد و نسبت است - نه

ظرف محمول- و در اینجا محمول که وجود باشد اعتباری است. دوانی با اعتباری دانستن وجود اتصاف ماهیت به وجود را تخصصاً از مجرای قاعده فرعیت خارج می‌داند.

با توجه به بررسی مجرای قاعده فرعیه از دیدگاه محقق دوانی در حمل و اتصاف وجود بر ماهیت، وجود یکی مستلزم وجود دیگری نیست، زیرا اتصاف ماهیت به وجود، اتصاف اعتباری است نه اتصاف حقیقی، در حالی که در قاعده استلزام یکی از شروط حمل و اتصاف، حقیقی بودن اتصاف و حمل است. او همچنین میان اتصاف ماهیت به وجود و سایر اوصاف تفاوت قائل است و اتصاف ماهیت به وجود را مقدم بر اتصاف ماهیت به سایر صفات می‌داند. (دوانی، نسخه 12796 حاشیه أجد: 74).

در نقد دلیل دوانی می‌توان به این نکته اشاره کرد که وی از یک طرف ثبوت در قاعده فرعیت را اعم از ذهنی و خارجی می‌داند و از طرف دیگر وجود اعتباری و لحاظ عقل می‌داند و اتصاف وجود به ماهیت را خارج از مفاد قاعده فرعیت می‌داند و این مطلب تناقضی آشکار در سخنان دوانی است.

6.7. استلزام در قاعده فرعیه و ارتباط آن با اتحاد بالذات و بالعرض

دوانی حمل موافات و هوویت را مطلق اتحاد معنا می‌کند و در حمل و اتحاد، قائل به یک توسعه معنایی است و اتحاد را به دو قسم اتحاد بالذات و اتحاد بالعرض تقسیم می‌کند. ایشان در نظریه حملش در باب اتحاد بین موضوع و محمول که مصحح حمل بین دو طرف قضیه است، به این بیان ابن سینا استناد می‌کند:

«الوجود للشیء قد یکون بالذات مثل وجود الإنسان/إنساناً وقد یکون بالعرض مثل وجود زید أبيض».

او با اقتباس از این سخن ابن سینا در تقسیم وجود للشیء به وجود بالذات و وجود بالعرض اتحاد در وجود را به اقسام دوگانه اتحاد بالذات و اتحاد بالعرض تحلیل می‌کند و حمل موافات را همان اتحاد می‌داند که اعم از اتحاد بالذات و اتحاد بالعرض است و در توضیح این گونه بیان می‌دارد که: «وقتی فردی از ماهیت در خارج موجود می‌گردد، ذاتیات آن در مصداق خارجی بالذات موجودند و عرضیات آن به صورت بالعرض موجودند».

به عبارت دیگر و بنابر اینکه اتحاد اعم از بالذات و بالعرض می‌باشد هرگاه زید در خارج موجود شود، سایر ذاتیات آن از جمله حیوان و انسان هم در خارج موجود می‌شوند، زیرا از حیث ذات، عین زید هستند و از طرف دیگر با وجود خارجی زید عوارضی مانند اعمی و ابیض هم در خارج موجود هستند. با توجه به مثال‌هایی که دوانی در تبیین اقسام اتحاد و حمل هوهویت ارائه می‌کند، می‌توان دریافت که او اتحاد میان ذاتیات را «اتحاد بالذات» می‌داند؛ به این معنا که خود ذات به تنهایی برای انتزاع مفهوم و حمل آن بر ذات کفایت می‌کند. در مقابل، «اتحاد بالعرض» نزد دوانی زمانی است که ذات به تنهایی برای انتزاع مفهوم کافی نباشد و نیازمند پیوستن مفهومی دیگر باشد، به همین دلیل، مفاهیمی همچون «اعمی» و «ابیض» در زمره اتحاد بالعرض قرار می‌گیرند. (رجوع کنید به: ابن سینا، 1380: 2/ 703)

بنابراین از نظر دوانی اتحاد و در نتیجه حمل یک فرد خارجی مانند زید با اعمی، بالعرض است و این عوارض را به تبع و عرض وجود زید می‌توان بر زید حمل کرد.

ممکن است بر دوانی اشکال شود که اعمی و اعمی هر دو صفت ذهنی هستند؛ چگونه بر مصداق خارجی حمل می‌شوند؟ دوانی در جواب می‌گوید:

«... و قولک زید شیء فی الخارج کقولک زید موجود فی الخارج بناء علی ان الخارج ظرف المحمول لا ظرف الاتحاد و الحمل الخارجی یستدعی أن یکون الخارج ظرف الاتحاد و ذلک بیل الطلبة مشهور فی تصانیف الاستاد «قدس سره» مذکور و لئن سلمنا صدق الحمل الخارجی فلا یلزم منه وجود مفهوم المحمول بالذات فإنّ الاعمی محمول علی زید الموجود فی الخارج حملا خارجیا مع أنّ طبیعته الاعمی و مفهومه لیس موجودا خارجیا بالذات بل بالعرض...» (دوانی، نسخه شماره 12796 حاشیه أجد: 170)

او معتقد است باید بین اینکه خارج ظرف محمول است -یعنی لازم است که محمول در خارج موجود باشد- و اینکه خارج ظرف اتحاد است تمایز قائل شد، اگر به صدق حمل خارجی قضیه‌ای حکم شد، این مطلب به معنای این نیست که محمول بالذات در خارج موجود باشد و خارج ظرف تحقق محمول باشد، مانند: اعمی که در خارج هست و بر زید در خارج محمول است به حمل خارجی، با اینکه مصداق اعمی و مفهوم آن در خارج بالتبع و عرض زید موجود است. نسبت بین اتحاد بالذات و اتحاد بالعرض و اتصاف حقیقی و اتصاف اعتباری این است

که در اتصاف حقیقی مشتمل بر اتحاد بالذات و اتصاف اعتباری هم مشتمل بر اتحاد بالعرض است و اتحاد بالعرض اعم از حمل سلبیات و اضافیات است.

8. نتیجه گیری

دوانی در تحلیل قاعده فرعیت با نقد مبانی رایج، تفسیر متفاوتی ارائه می‌دهد. او در نظریه اتصاف و حمل، ضرورت وجود طرفین در ظرف اتصاف را انکار کرده و برای اثبات دیدگاه خود به قضایای سلبی و اضافی استناد می‌کند. همچنین با تقسیم قضایای خارجی به دو گونه، اتصاف وجود بر ماهیت را امری اعتباری دانسته و خارج را ظرف نسبت می‌شمارد نه ظرف تحقق آن. او برای حل اشکال تقدم مثبت‌له بر ثابت، دوانی اصطلاح «فرعیت» را به «استلزام» تغییر می‌دهد، زیرا فرعیت متضمن معنای تقدم و توقف است و به دور یا تسلسل می‌انجامد، بدین ترتیب، قاعده استلزام جایگزین قاعده فرعیت شده و از محذورات آن رهایی می‌یابد. دوانی همچنین قلمرو کاربرد این قاعده را محدود به اتحاد ذاتیات با ذات است و تنها ثبوت ذاتیات برای ذات را مستلزم ثبوت ذات می‌داند و بدین وسیله، کاربرد قاعده را به حوزه‌ای خاص منحصر می‌سازد. این بازخوانی نشان می‌دهد که نوآوری دوانی، بیش از آنکه ناظر به نفی کلی قاعده باشد، معطوف به اصلاح بنیادهای نظری آن است. هر چند که این اصلاح بنیادی خالی از نقد نیست.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (1375). *الاشارات و التنبيهات*. قم: نشر البلاغه.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (1404ق). *الشفاء: منطق*. قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
- بهمنیار بن مرزبان. (1375) *التحصیل (تصحیح و تعلیق مرتضی مطهری)*. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- تفتازانی، مسعود بن عمر. (1416ق). *المطوّل (با حاشیه میرشریف)*. قم: مکتبه الدواری.
- دوانی، جلال الدین. (بی تا). *حاشیه بر شرح تجرید العقاید (به همراه قوشچی، شرح تجرید العقاید)*. قم: منشورات رضی.
- دوانی، جلال الدین. (نسخه خطی). *الحاشیه الأجد على الشرح الجديد للتجريد*. تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش 1999.
- دوانی، جلال الدین. (نسخه خطی). *الحاشیه الأجد على الشرح الجديد للتجريد*. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی. ش 12796.
- دوانی، جلال الدین. (نسخه خطی). *الحاشیه الأجد على الشرح الجديد للتجريد*. مشهد: کتابخانه آستان قدس رضوی. ش 19827.
- دوانی، جلال الدین. (1375). *حاشیه جدید دوانی علی التجريد*. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- دوانی، جلال الدین. (نسخه خطی). *الحاشیه الأجد على الشرح القوشچی للتجريد*. مشهد: کتابخانه آستان قدس رضوی. ش 10656.
- رازی، محمد بن عمر (فخرالدین). (1410ق). *المباحث المشرقیة فی علم الإلهیات و الطبيعیات*. بیروت: دارالکتب العربی.
- طباطبایی، سید محمد حسین (1375). *نهاية الحکمه*. قم: مؤسسه نشر اسلامی.

فارابی، محمد بن محمد (1384) فصوص الحکمه . قم: دارالهدی.

فارابی، محمد بن محمد. (1408ق). [نسخه خطی]. قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی.

دوانی، جلال الدیت (1393). حواشی قدیم دوانی بر شرح تجرید العقائد قوشچی. تصحیح محمدحسین زارعی رضائی). قم: انتشارات راند.

قوشچی، علی بن محمد (1285). شرح تجرید العقاید. قم: بیدار.

قوشچی، علی بن محمد (1274). (نسخه خطی) شرح تجرید العقاید (به همراه حواشی ملا جلال الدین دوانی). تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره 3268.

ملاصدرا، صدرالدین شیرازی (1386). الحکمه المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة (چاپ دوم). قم: مکتبه المصطفوی.

ملاصدرا، صدرالدین شیرازی. (بی تا). رساله فی اتصاف الماهیه بالوجود (در: الرسائل). قم: مکتبه المصطفوی.

مکتبه
المصطفوی
انتشارات